

و سید و اولاد و در وقت از بی دریا که از بیابان بنی العیال و اولاد لغت  
مستندند و خدا که مدد و جفا که حکمتش قدر رسیده قدر حضرت که بود که اگر خداوند  
بزرگوار و سوختن مقام قامت و عهد و پیمان بود تا هر قدر کرده ایمان از او درم بود  
که بعد از آن رسید در اهل علم و در این عصر غیر اعدای نبوت و نبوت است رفته بکنند  
فاز از اول و حقان که در این است و چنانکه سابقا از این طلب اشارت رفت تا بعد عقیده  
این علم چنین بود که به بود در حکمت عقده مندر است این علم با علم و از هر دو علم  
حکمت کردیم و از این بود که بر کلام رفت عقاید حکمت تا رسیده از هر دو  
هر طرح حکم و از رسیده از این بود که تا هر دو علم از عقده و هر دو علم  
و هر دو علم از هر دو علم و حکم و علم و هر دو علم از هر دو علم است به از هر دو علم  
کفر از آن است به هر دو علم که هر دو علم در این علم و در زمان خویش  
از هر دو علم علم از هر دو علم و از هر دو علم و از هر دو علم و از هر دو علم که هر دو علم  
از هر دو علم است با این علم از هر دو علم است تا هر دو علم از هر دو علم و از هر دو علم  
تا هر دو علم از هر دو علم و از هر دو علم که هر دو علم از هر دو علم که در هر دو علم  
از هر دو علم از هر دو علم چون علم از هر دو علم است تا هر دو علم از هر دو علم و از هر دو علم  
بوتاد از هر دو علم که هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم  
هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم  
تا هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم از هر دو علم که هر دو علم

نظر بقول سواد اعلام بجز اعلام سلسله ارتداد سخن گفتن فایده ندارد و قسم میگیرد و بعضی در عنایتم

نزد سید علی بن ابراهیم

سید جوان مقصد الموده حاکم همدان را کشتن بفرستادند و کشتن بر سر او واقع گشت

قصه عزیزت که متون گیت از آن متون است و در روز پنجشنبه سال که گفته است در روز

پنجشنبه از حق زنده است روز دوازدهم پیروز گشت و در روز بیستم که سلطان فارس

و در روز دوازدهم از ابراهیم آری که مع الفیاض رفت صورت فایده نبود و در روز که در مده

سجده خواست بقدون انجام داد و پس از آن که در امامزاده مشتم گشتی بپایان

یا الله و تقربین امرات بانه اجتماع مفسد و آینه سخن و عارفان انوار و در روز که

اولی بقمانند آن رفتار حسین خان نظام الدوله حاکم فارس و این سبکه مقصد الدوله حاکم

اصفهان که در پس از مشاهده این حال جبراً ایام خمس و کفایت حقیقت بر آید و در روز آن روز

و بعد حقیقت را در نظرت آب چشم مشاهده نمود و در آنجا که چنین نظریه را می بیند چنانکه مشاهده

نموده و در روز حال مقصد الدوله را مشاهده ایام آقا حسین را که در حال آن روز است

باشند و از آن متون خبر کردند

نسخه جوان چنانکه از بین نرود است و در آن رفت اینه که فرزند بود و از آنجا که

که حجتان بنا بر هفت سده پیش در کجاست از زمانت میفرستاد کرد و درین سده

اختیار نمودند و بدین سبب از کجاست که بگوید باین امر که چون از زمانت

بزرگ و زیاد است که گفته اند و در روز وقت از آن صاحب زنده و چنانکه در سده که در آن

چون سواد اعلام  
کشت

نسخه حال مقصد الدوله

سوره قال که کینه آن خانه ای و بهترین با یکدیگر اختلاف و این بود و باقیضا از آن است و این  
و لیفت و شایسته که مرکز طبیعت و بر نحو طرف قوسه اولیای رحمت ایران شد و بنام  
مالیه و شایسته از لغات است و بر این از فرست میرزا عبدالواهب و اینها از طاعت خیر الدوله و منفصل  
سنا که بجا رنکورد و این بطبع دارد از غایب دولت باقیضا را شایسته و قابلیت است محمد الدوله  
سینه چنان بخشیده شد و بهر دو بعد یکدیگر میزد و مکرر آینه میزد و در میان جهان و حکم  
حالت ایچیز رحمت بر دور و عدالت کسرت در شمار نام داشت و چون لغزش اولیای رحمت است  
خان را در زخم غایت را مغز زخم خستار کرد و شتر و هفتاد ماسم یکاب و در کسرت خجالی بود  
زنا سید محمد الدوله حاکم داشت و کینه است بهر دور از کسرت از چهار رشت پیش محمد الدوله  
آمد و گفت چندی پیش خرم خرم خرم در راه امیر سنان در راه محمد الدوله و این را در میان برداشته  
و از باغ و جوی را پیش خود میبخت سنان خان فرزند خان کجانی سر بر زده این خود ساخت کسرت  
و با حدیث از در حاشیه سخن سنان و پیغام محبت و تاز بهر دولت میکند چون هر محبت است و  
در تاز باغ از اجراء عدالت و سیاست است لهذا تفکر خویش را سنان به نام که اگر محازات  
سود حال در اردنشو له کماله آید بر این در میان مردم شیخ کرد و خرد مردم زبان لطیف سعادت  
بر این است از این در این عذر است منبع بر این چون خزان مکرر حکیم است بنا عدم کوه است و  
از آنکه در خزان و سنان رجاء منزله اظدر و فرزند سنان حاکم است محمد الدوله در جواب نام  
منظم گفت منمید بر و نام پیش تاجر الناس و حاج رسا در کجانی روحی نسیم نام  
رفت وقت همه آن روز در راه استی محمد الدوله در راه آن در کسرت شغری می

شیرین زبانیان فال اینست یعنی فاخر در برادر و کله و قفسه بر صبح و شام و این کار را بر صبح از یادگار

یکی از مومنان و سیدان است و از نو که بر جهان و از کمان برادر و این الدعویان بسیار سفیرت و سلامت هر

یک خورشید است بحدی که در آنجا یک عالم متحرک است و این کار را در روز شنبه و در وقت که خورشید

عالمی که در آنست در تمام کائنات بجا آورد با سیاه مشتمل بر این در جهان شیرین زبانی است و در

پیش زبانیان با سیاه و قفسه که بر وضع در آنست و اینست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

مرحمت  
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

پیام و عوام روزی  
در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست



باز فاش زانکه شست بر سینه انگه و رو بین رایت و زین یاد از چنان بود از نزد که در  
گفت از زشت چنان گفت از خود محمد الله شنیدم بنومو که فراداد وقت گو از  
از خلق و در بزم چندان قوت دارد شاید بگرد عمارت کشتی بگرد و هم بود  
کهن اگر چینه نزد کاتب از بخت میانش شمار هم که غنایم از در بگرد و از آن در هم سکه  
و محمد الله قطع نظر از در کورایت بسیار که در شمار و فاقه در آن شده بود چه در  
در بار دولت و در علم بیخ روزگار غیر از همین نگردد و زین وقت که است خفا که بر آن  
تو سر نصف نام طهر از در محمد فاجه از روز در مسافرت هر سه از برز الهی در  
و نتوانست که در هر یک با در که سلطت در برز برایت است مطلع دانند آنرا در  
قرینول و ماورین دول بغیر است هزار تومان و حق روز در یک سلطان در حرکت  
در این چون بر چنان دارد شده محمد الله حاکم امین و استعجال آمد و محمد  
تو مان در زنگ که در هر موسم بختی بکنش که از این طرفین است عجب را اعیان که  
از خند هر که از این سخاوت گزشت مکن و زودت محمد الله بخوبی بود و بگرد  
بگرد و زنگ که در هر سال از آن سوار یک عیون عالی است حکام و سلطنت در  
ایم مطلب است و بر آن کرد و محمد الله انقدر نزوت و کفایت خویش در علم  
بود که و قدر در عمارت همه که در آن و با تو هم خواهد آیت بجز است با علم  
و است که اگر اجالت فرماست همه بجز در وقت و به خدمت و در هم از تو هم با دست  
در حال با ما از خواست ایران بگرد و محمد الله در آن روز در حضرت است

در جواب و فرموده اوله باینکه در جهالی سبوت نزام ملک بر این من مکتوب است  
 تا یکن من ستم و غیره و باینکه در حق مفسد از اولاد کرامت من که حضرت زینب و عبدالوا  
 در عالم خود را می خوار از حق جنگ و ادب است عیب و الله زینب بر صید و ناله است  
 است و سب و این من غیر منیر و او هر که در آن روز زمان حیات به دست من  
 ریاد از مشا و هر روز خانه است که تا در سال بهوت بکند

بکنند خود را در هر روز مشا و اینست جوید در ثبات نوبت عاقبت چنانکه برقم است  
 دل بکثرت ایست و این است بکثرت و ایست و ایست و ایست که هر شاد  
 کفر از کثرت است و در هر عیب و وقت بکثرت ایست و ایست و ایست  
 را منیر و غیره و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست  
 با عیب و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست

دل بکثرت ایست و این است بکثرت و ایست و ایست و ایست که هر شاد  
 کفر از کثرت است و در هر عیب و وقت بکثرت ایست و ایست و ایست  
 را منیر و غیره و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست  
 با عیب و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست

در حیات اتمام و این بیزان هر که در حیات حکام اصحابی بود و بنظر  
 و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست  
 و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست

در حیات اتمام و این بیزان هر که در حیات حکام اصحابی بود و بنظر  
 و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست  
 و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست و ایست

کتابت علی بن ابی طالب  
 سلمان  
 ۱۰۷

مراعاتی در ایام شکر الهی و روز در روز خود را کرده و گفت اکنون که سند اخذ شد در مراجع

فکر سجد کردن را می نماید و علماء را در تحت وصه تی ادعای سنده باب رفیق حاصل است اولی و سینه است که می

باید سینه در خط  
باید سینه در خط  
باید سینه در خط

در وقت امام عبید با در راه کوه منته کرده و در کلمات و اصلاح و سینه لالی طرفین از روز

و بیات بر و در کتب و گفت بر تنه کج و کج حکومت با دریم و آن را می پندارند

طرفین و خضار مجلس نمود و تقوم سینه و بگردن نزد باد است و صدر عظیم کسیر

علا شمس و در طرفین و ابعثه حلت و الکلیم بین حله سخن بنجام است طرفین برین وقت

باید سینه در خط  
باید سینه در خط  
باید سینه در خط

سینه پس روز در علماء اصناف در خانه علم و غیره می آید هر که معترضین علماء اصناف و غیره

و آن بین ایام به جمع گشته و کنایه در بیان آورد و در بعضی اشغال با سینه باب می کرد

مناکات کرده و در علماء گشته و آن مندرج شد امام عبید در بیان آمدن و در بعضی اشغال با سینه باب می کرد

حسیع و بکنایه و میرزا حسن درسی و اما هر چه در کتب سابقه از آن هر چند و از هر روز می کرد

مهر و خرم است لکن میان یعنی در آن راه و اما مطالب است و گفت که در این اشغال

با سینه باب و آنچه مادر مستور دارد با بصره می گویند تا مانیز از آن ناخبر شویم

و کجای دادند که چون سینه باب هر قدر بین حسیع اسلام ایجاد کرد و حکومت و صفای

در زمانه در کتب و در باب افکار است که در بعضی از ادوات است البیع فلیطه السلام

عنه و من لم یغفر علیه لعنة الله علیک و غیر ما در است که بهجت و از زبان روزیم و

حکومت روز در کتب و در باب است بخشم غیره حضرت که تا نا بکنز خوان ما غیر

و در اد اشغال کرد و در او سینه همیشه می آید و در بعضی اشغال با سینه باب می کرد



در این تنگ آفرین ملائکات حضرت با سبب چشم حیرت کفنی خلاصه است در  
 مویزنده غلام الدین که این ملا را افتخار و برادری بر او برین جن او است ترک و  
 خوار بار علیه و غیره عالم کثیر در آن بود میفرمودند بخت خود بود ما بال و در این  
 مویز که لایب کرد عبادت متون زلال در آن متون است تبارت حضرت با سبب چشم حیرت  
 و غیره یافت و کوشانی راستنم است که محاسبه و کماله با در در این که مهم است  
 بخوشد و رنگت با کبریا دولت علمای علم و فضل خیر العز و الله اعلم تو این رساند با رنگت و در  
 رنگت کرد و در عینه پندار و اجتماع مودت نمود با من مستدراج بزم مویز و غیره حضرت گفت اگر رسید با غلبه  
 حسینه و برات ضلیت با کبریا نسبت از خویش خواسته نمود و اگر او غالب میسر کرد و وطن غایب  
 نیز نیست زیرا که اینها خیر حال مانده در بین نزد بار و سینه و از پادشاهان خراسان و کوه  
 در دلی و مثالیم که هر یک مانده بگر زخار در تدهنه بعیت و بیهم متون و رنگت لوزاق

۱۵۹۶

رنگت کرد و در عینه پندار و اجتماع مودت نمود با من مستدراج بزم مویز و غیره حضرت گفت اگر رسید با غلبه  
 حسینه و برات ضلیت با کبریا نسبت از خویش خواسته نمود و اگر او غالب میسر کرد و وطن غایب  
 نیز نیست زیرا که اینها خیر حال مانده در بین نزد بار و سینه و از پادشاهان خراسان و کوه  
 در دلی و مثالیم که هر یک مانده بگر زخار در تدهنه بعیت و بیهم متون و رنگت لوزاق

سواضه عالم  
رنگت از اجتماع

شهادت این خلقت و در اول این خلقت از آسمان در سینه و متور درشت و با نظار عالم برایت خود  
 بر او و نادانان است با حق و در روز عباد ماند پس بهتر است که رانده بگر اعانیم و سخن از روز  
 بگردانیم و بگویم که مولد مخالفت اینها باب با رنگت بعد از نظر خفیات طار علی و الهی در این  
 و در این مویز حسینه است مباحثه و البته با در علمه هر یک که طاعت و رنگت بهم است صورتی  
 نیز زرد و رنگت و اجتماع و قریب است که سلسله گفت قیامیه در میان باشد مخالفت  
 سید باب با روح و کفر او در نزد علمای علم و کفر است نیز بکنه اعجاب است

از سخن در مجادله ملامت در منزل علی بن ابی طالب از حضرت با سبب چشم حیرت

عبرتی مورخه و خطبه و مستشرق مشتمه انشاء تا مدار ایامی مضامین معجمه المردود نوشته در

پنجمه و کتابخانه و عیون این قصه بفرقی حضرت سید عالم علیه و آله و سلم و نحو الکن که بفرقی

ناصر علی اصفهانی  
الدوله

و کماله فر میزند یا بر میاید هر شوز و در زمانه این زمانه بر میاید که تا هر اوزر غالب و قدر و تندر

در وقتا و حکم و آرد و هم قیامین ما و بفرقی گفته کان حکم کند و بفرقی و کماله و ما و بفرقی و تندر

در حضرت سید عالم علیه و آله و سلم و آرد و هم قیامین ما و بفرقی گفته کان حکم کند و بفرقی و کماله و ما و بفرقی و تندر

و بفرقی و تندر و بفرقی و تندر و بفرقی و تندر و بفرقی و تندر و بفرقی و تندر و بفرقی و تندر و بفرقی و تندر

بسم الرحمن الرحیم  
و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

توضیح معانی که در  
این کتاب و در

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم و الحمد لله رب العالمین و الصلاه و السلام علی محمد و آله و سلم

وانشاء الله ان شاء الله تعالى اذا حضرنا يوم العرض اود العشر ليلته وان ذلك  
 فكر بنسب ووفد حتى اذ اني بطلات في اليوم من الميمن صوت سافر الاستخوت في  
 انفسر فاذا سمعت فاشترى بهاك والبر ما ريت اجرا ما بين فانما سمع وانا في ربا مستغفر  
 والسلام عليك ومع الله ومع الله اجتمعت الغاب ومع الميمن في يوم العرض والذين هم بميتمون اليوم  
 يقفون ما وعدتكم في وقت الاقبال خمس دقيقة من رقة يوم جمعة صباح نهر في رقة الحكام  
 ورسول الله في وقت منيخ لوان شنانت كه علماء اصغوان نبي در شهر حضرت  
 بر مباحه كذا شته لانه در روز عرفه ميترنم و نجه ما در يوم جمعه كه درم باره باره فكر  
 حضرت ابي حنيفة عظيم مصير آن راه و فاما بعين واقية بحال و حال يكي از نوين نزاره اعلم  
 و نبي اندكن علماء صاحب اصناف بيايد فكر نشانه و جز شتوان ايزه و ساد و نورش و فقا  
 را نزاره همانند علماء نزاره نزاره نزاره و در اين نزاره همان را حضرت و بعضي  
 عبادت بگرفت و بعضي از خيس اخذ و در يك بوفند عظيم فتنه هادش تو مقصد الهديكم  
 بعينه و في فطانت و سخاوت سوادت بولار سطور روزان بعبودت حضرت داد كه الحام

في من سجد لله  
 في الحيات  
 علماء اصغوان

من كه از ياد سناد و عظيم رسيد است باب اول و بعد بيت طران منقذ و در حق نبي  
 در بيان مردم حضرت پنج گرفت كه باب سلاله ايران ميرزا پس محمد اوده عجل از سواران و فقا  
 فافقه و نبي را در روز شنبه و مع ذلك لادنا بگرفت و الانه و اقا سيد محمد امام عبيد بودن  
 آورد و بولار سواران در حلال بگرفت برة روز و از نزاره اصغوان نيزون سنده و فقا  
 بولار نزاره كه يك منزله است و از نزاره بنده از نزاره است و نزاره و نزاره

حضرت طریقی  
زادروز و وقت ولادت

در حقیقت شکر الهی که از بزرگواران حضرت نوازین نیز اصفهان بر جهت کرد و آن  
 حضرت رسالت مبعود الهی را تسلیم نمودند و در آن حضرت را در عبادت پروریدند. حضرت با عبادت  
 خویش که در هر روز است که در هر روز عبادت نفسی اصفهان است عابد و اواب و در حقیقت  
 بر اهل قدرت و بر اهل آنحضرت قائم نمودند. از آن حضرت که در آن حضرت بر اهل آنحضرت  
 آنحضرت استیافت و مقام دار فاضل و عاشق قدرت بود و در هر روز آنحضرت بر او  
 در آن خلوت نشسته و همه را از آنحضرت استیافت. با آنحضرت در آنحضرت نه چنانکه  
 در هیچ نام از هر کس که اصفهان را بحال کشف آنحضرت در آنحضرت در آنحضرت  
 عبادت بر او اهدا کردی از آنحضرت سرور همیشه در ادب و ادب است عبادت و عبادت  
 از آنحضرت است بر کعبه امیر کز آنحضرت محمد بن فغان عابد و دست چهار بار در آنحضرت در آن  
 در هر مقام شکر الهی که در این بر او است و در آنحضرت اکثر نبی و همان مقصد در جمیع اصفهان  
 در هر مقام است عبادت خود نشسته بر آنحضرت مضامین آنحضرت منور بود و در آنحضرت  
 در آنحضرت در آنحضرت بر آنحضرت استین میگرد و چون عبادت با آنحضرت است آنحضرت  
 احوال از آنحضرت تو به دست و ثبات عنوان اصفهان و همه در آنحضرت از آنحضرت  
 در آنحضرت اصفهان عازم ایران است آنحضرت از آنحضرت که فردا از آنحضرت در آنحضرت  
 استیجاب ایند مسکون آنحضرت دارد ایران است بهر آنحضرت و لطایف آنحضرت و بر آنحضرت  
 تقاض خویش در آنحضرت و مهم با آنحضرت و بیاند را در آنحضرت در آنحضرت این  
 مغرب و عروج و حرکت ناشایسته و بیاند را در آنحضرت از آنحضرت این

خبر در مورد عمو از آن سخنان مکرر بود، پس گفتار بسیار در دست میسر  
 و بطحا ما آنکه خوش و نادر از دو نفر در کثرت است، از مکتوبه و مکتوبه که در آن پنج پنج  
 و صیغاتی یافتی است و آنکه در اجابت کلمات عظام ادبها، راههای است که در این  
 در آن پنج آنان اما در اینجا در این مکتوبه کتب از آن عاقلان در کتاب این مکتوبه  
 را اگر چه صحت قیاس است هم از آن آن سخن و سخن است به باب عبارات صحت محموله  
 هدف است در مورد و نیات مکتوبه خویش قرار دارد. و نیز عاقلان را مکتوبه از این مکتوبه

شاکت آن نبوده اند و مکتوبه از آن این همه اجتماع و دست لال است چون از باب است  
 است از آن در این مکتوبه معنی است و در در کمال صحت است کلمات آنکه است مکتوبه  
 در از روز به پیشین و علوم فقهی را از خود و در این روز به روز در مکتوبه حضرت است مع کمال  
 جز در این مکتوبه است و در این مکتوبه مکتوبه است و در این مکتوبه مکتوبه است  
 تقدیم و در آن مکتوبه مکتوبه است را در مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است  
 مع آنان را مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است  
 و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است  
 در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است

در این مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است  
 در این مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است  
 در این مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است

است و آن خان مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است  
 افادت است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است  
 مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است و در آن مکتوبه مکتوبه است

قصه مکتوبه  
 و بیام مکتوبه



~~مجلسی در تاریخ اربعین در کربلا~~

سیم چون کجلب وارد شدیم هم سفر کردیم که پنج دقیقه در این راه بودیم و در آنجا  
 بعد از آنوقت منفره و فرائض پنج روزه را می خواند و این خرائش شد. اکنون سالیانست  
 که هر روز بنظر خود منقضی را در دستم در زیر کس می کشیم که تخمیر برین آید و نشان باغیان  
 و هر چه است باین کس فرزند او تا سینه در این روز سیدت و در وقت کار با باران  
 داد که تخمیر خود را در دست تمام جمع است و بار او را رسالت از آن پنج روز کرد که  
 حق می خورد و در آن روز در آنکس تبلیغ رسالت خرائش را می آوردم حضرت با بی غم در  
 حایه و فرمودند در رعایت پنج را عالمی در دفتر خود مایه نگارند. عینی منظر  
 در آن احوال از آن میر عبد الله استخوانی که تخمیر عالم و خاضع بود ستم و کت  
 بر آن از موافق حضرت با بی غم بود چون بعد از اقامت و در آن روز در خانه داشتیم روز  
 و الدخ من خود بود و در آن روز کوشش از عهده معارفه ما بود که یکی از مکتوبات استخوان  
 و مسافت بعد از آن فانه ما در آن است در آن محله و خود فانه در آن روز در آن محله  
 در آنجا است در آن روز از وقت ده پنج و ده تا سه بود و در آن وقت استخوان  
 با پنج از خود و شیز و جز برب امر بریم رفته علی سمیران بود. در این عصر از آن  
 که گفتند. یعنی در آن وقت بود. این عصر را بر آن اوقات اکثرت در آن  
 در آن وقت استخوان است و در آن وقت در آن ایام علی سمیران و در آن  
 که در آن وقت استخوان در آن وقت استخوان از آن ایام استخوان و در آن وقت

وقت  
 آن ایام  
 استخوان

تاریخ حیدرآباد  
کتابت در

بستند و تصدیقات برین شد با سایر ارباب جماع در اهور و دلاکت و بیانهای آقا سید محمد و حمید را در  
حضرت لعل مرغف شده بود و تمام در آن روز باریت بخت در دکان میگردد و در همان  
بخت تمام شد و در خطب کاتب و در اقامت ریخته و با برادرش آقا سید حسن بنو تقی و هکت در  
بر تمام مساوت است که بر قید و کسر مفاخرم بلکه بخت بود آذربایجان ماکو مقوم کرد  
عالمان است و بخدمت کورین امانت است اشتغال روزی در دوحی جری تا زمانیکه رسد دست بخت  
بر تمام مزایه و بخت در مکر و بخت است بود تا در آن وقت است تمام تمام با به در راه  
بخت است و دست نوشته در ابرو و در بخت است

و چنانکه مشاهده شد حضرت باب اعظم مدت چهار ماه در منزل محمد الدوله ماکو که  
مقیم بود تا اینکه محمد الدوله در ماه فروردین سال تنگ در هایت رفت و در دست ابرو  
بهیئت کرگین خان برادرزاده محمد الدوله و برادر زمان خان سابق اندک که برادر  
و آذربایجان محمد الدوله را در دست و از بیون بخت در عمارت صبر نگاه بود و با آنکه گشت  
و عادت و فلوس عیبت عش را بخت است میراث است میراث باور در حال و در اینتر سید و هموار  
در فکر تحقیقات صورت و تعمیر بود زندگان و کامران بود و چنانکه از احوالش است عیبت  
بعض و کینه بخت را نیز در دل خزان و عیبت است و تا محمد الدوله در حال  
حیات بود نیز در و ظاهر سایر سید که در آن وقت محمد الدوله بخت از همان برت کرگین  
و هنوز طبع حکومت صفیان افکار تهر را در سید و حسن شهر سهر از آنجا بود

تاریخ حیدرآباد



از این طرز نشانه دادند که هیچ نهمین زمان عیش و آقامت انحضرت را در بهشتان

و عمارت و بزرگی از آنجا رسیده چشم سرفراز داشت و پس از آن وقت نامه و اوصاف از زبان  
انگه نام آید و عمارت و بزرگی از آنجا رسیده چشم سرفراز داشت و پس از آن وقت نامه و اوصاف از زبان  
در این عصر به موجب طرز کسیر دارد که گنجان چون از مدینه علم انحراف است  
در این عصر رسیده و اینها در این است حضرت بر آنکه در این عصر انصار و مهاجرین و جن فطرت و علم و فطرت  
عمیق آوردین باقی اعمال حضرت رفتار از جمله نشانی تراش میوه و با آنکه بحیثیت اولین دیده بود که  
معمولاً در این عصر و شوق در فضیلت انحضرت و تقوی آوردن بسبب این و نیز ضار خوارگی  
اعمال و عمارت و بزرگی از آنجا رسیده چشم سرفراز داشت و پس از آن وقت نامه و اوصاف از زبان  
باب شنبه در این میماند که حضرت و کلمات و فرات در این است معتدله در این کلمات

تسلیم کردن انحضرت  
ترک سزایان

بجز انقباض آنکه خورشید ایمان نیاورد و سحر تمام علم بر آفت و ایمان نفس عبید القدر را  
با شتاب معتقد بود با همه که این باغی است سقاوت انحضرت را از عمارت بر جبهه بیرون  
آورد و در این سینه بسبب مساوت و اگر آنتر عقوم نیز انحضرت را ابروت سواران  
انصیر بر آنکه رسیدن آن رفت در حضرت تا بسبب غم سعادت میوزت و ایمان معتدله  
راست رفت عیش را با عالم الترو انقباضات اظهار میماند و انحضرت همین قره بر روضه  
مطمن باش که تا بر نور عیش ظاهر رسیده نیز حکومت است اصنافی خفا که بر نور از احوال  
معتدله و در برابر کعبه حکومت اصنافی بسبب و در چشم و سایر معجزات بسبب  
پیش و بطور ادریس در آنکه در این نامح کدر اینند از نبوت این است که در سزای انقاص

نزل (فوج) نزد و قوی در ساق زکله گزافه بود که بحکم حضرت باب چشم را  
 در چنان بی پروا کرده و منزل منزل طریق هر چند در این مسافت بود و بار که بسیار  
 سخت گذشت مضافات مرکب را بر سواران حضرت مقرر نموده بودند از آن جهت که  
 مرض زده بود بر سواران حضرت جز و عفا میگفتند و حضرت قبول فرمود و در این راه  
 راه را میبرد. طریقه سواران به بلاتان رسیدند و کاشانان طبرستان را از آنجا که  
 که در مینان حضرت بود و با هرگز نداشتند و در این کتاب نیز آمده است که آنانی با این راه  
 و یک شب حضرت را در خانه خویش باقیان را در کفر من مقرر نمودند و هم که آنرا در  
 حالش در مسجد نانو برقم خود یافت همان نفع و مقرر مقرر مقرر است که در سفر کتب  
 و در فرجه بود. در حال از پیش گذشت یک باب و مقرر و تقدم خود پس از کاشان حرکت دادند  
 منزل یکبار که معنی از دعات عرض است و در نفع و در چینه سواران بر آید آن وقت در آن  
 چنانکه عادت مالوفان است از آنجا که نزل میبست یکی طویل بر آب و آن  
 یکبار که بود و در آن یکی حدود و در آنجا اصحاب گاه نرا در وقت سفر و بار بود  
 که در آنجا که نماند بعد حضرت باب چشم نیز در آن است و حضرت که با این راه  
 نماند و با هرگز نماند معین نمیدانند و در آن است از آنجا که در همین حال که در آن  
 که یکی در صاحب مینان بود و ما در این وقت بود و نیز طبرستان را در آن وقت که  
 در مینان بود و در آن مشرف است که در آن بسیار و در مینان در آنجا که

در این کتاب  
 در بیان سبب و علت  
 آمدن حضرت زین العابدین  
 علیه السلام به مدینه

حضرت محمد ص

با فیه انحراف از حق و انحراف از حق است که در حق است و در حق است که در حق است  
 که آن میفرماید و حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 تا که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 بفرموده حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 که آن که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 انچه با حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 بفرموده حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 سعادت در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است

---

که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 انچه با حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 بفرموده حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 سعادت در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است

1195

---

در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 معنی حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است  
 اگر در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است که در حق است

راجع است  
 در حق است  
 در حق است



بخیر باشد از آنکه بجز این همه در دنیا علم و کمال آید و پس از آن احوال خود را بدین  
 سازت نموده اند و در هر زمان که در آنجا بودند همیشه در آنجا بودند و کاتب بر معارف  
 که از کار شیخ موصوفه مشاهده رسید و دست امداد به او داده و از آن در باره و بر تحقیق آن  
 علم برداشت و پس از چند روز در آنجا آموختند که در آنجا در حال بیگانه است اما از انصاف و وفات  
 شد میرزا آقا سزایا در جانب انقضا توئی میماند و راهی است که در آنجا  
 افای شد باز به جهت سبب آن همه و در وقت استاد در آنجا آموختند که در آنجا  
 اوقات کرد و تحقیق علم برداشت و تحقیقا آموختند بر ریحانه و حسابه در آنجا که در آنجا  
 از آنجا که در آنجا آموختند که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 در آنجا که در آنجا باقی بود که در آنجا آموختند که در آنجا  
 بر شصت و سه روز است و در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 در این خبر از آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 نیز در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 سترای خانه و کینه در آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 سلطنت ایران بود از آنجا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 با محبت علم میرزا آقا سزایا که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 رحمت با بران که در آنجا است و در آنجا که در آنجا  
 س. تا با بار افتاد بانیست و در ایام آنکه در آنجا است و در آنجا که در آنجا

ایران که تمامش در دست هرگز از آن امر را در عهد کمال قضا و کمال عدالت  
در نشین این سخن در نظر است نزدیک بود که از خود بخاند نمود و زنگه شام که کمان بزرگ  
در مقام شکر مانده عشا، طغر سلطان و هر علمیه از دولت شاه و امام در درین زمان و جمع بر این شایسته  
و در شمال آنان که هرگز از در عهد رشتان بدون از وی حق عبودیت نداشت تا میسر آید که در  
بیرون آنها ارتقا بیحکم سلطان در کینه جوانان نماید و چون ظاهر برزیا اقا میرزا شمشیر  
در نظر هرگز از این شاه کامر صاحب را کات و عمارت جلوه داده بود و تحت قمر جوانی  
و در این معنی خود که مانده سخن کامر مانیلی من بهدست تعیین بران که سلطنت ایران قیام  
است که خیانت قضا بقوات و عمارت هرگز از او کثرت نفع و بار علی حکام است  
کامر و ظاهر برزیا اقا میرزا که در عهد او که اگر از دولت تابع تحت سلطنت امیر شرم تغیر داشت و  
سه صد است در این میهن و از زاده علوم داشت و این عهد بهمان راه ایمان میگرد  
و سواد و دیگر و غیره شایسته نگام داد و حکام برزیا اقا میرزا شمشیر خود تا اینکه عباس  
میرزا شایسته سلطنت در غرض ساسی بر حرکت در تاریخ ایران مندرج است نامه ایست  
پیش گفت قضا شاه سفت حدیث عهد را بران علی خورشید زلمه و مولفه عوفی  
که در وزارت عباس میرزا شایسته سلطنت می نمودند و چون قضا شاه در صفای  
و دایع جوان گفت هرگز از احب الهیه را که سلطنت عا کر کند و هر شاه است و  
تخت نشین و در است و عدالت برزیا اقا قائم مقام عوامان صاحب نشانت  
و کلمات سواد مودکون محول بود و هر شاه آن وزیر بد نظیر را در بد نظیر

عمرانه از میر است از مهر شاه و امیر منزه ها بر کجی فرسلفان میرنده بقایا و در قدر سلطان میرنده  
و توجیه است از زمین آینه مبارکه طوق شام و طعم نشان میرزا ابراهیم قائم مقام را  
مخوبه بر آن استقامت و صوابی که میر شاه پس از آنکه باین امر منتهی گردید  
افاخر راز کوشه عزالت و بفرمان بطالت کردن کشید و حسب معاهده و سبب دولت  
و ستم عدالت را بر او برانداخت و صف و صوره باین شعر در یک اندر در انظار میر شکر و  
غیر سخن واقع بود زیرا که توفیق چنان امر ظفر را بود در حال نامدار بزرگ و امیر  
و وزیر محراب بر کرد که در سربار دولت خنجر بودند بیکدیگر آخوندی بر و بار غیر امید  
از نفعات و ذیاتی حاکمیت در امر بچانه دعا در زمانه بی غایت کفار رزوه بود  
که اسامه احکام و مراد است عید و غیر میرزا افسار که بباله نگارند و عدالت  
از زبانان برشته است بر وجه دروغ نگارند و غیر است که با داشتن مقام عدالت  
بکتابت و احکام خویش تاریخ نگار شده است و همه در تاریخ است از این  
فخر حسن الله کردن در ماضی و نقد میگردد با کجبه غیر میرزا افسار پس از آنکه  
عدالت و وزارت کار از عجب و عجب اندر ظاهر و ظاهر است بسیار و غلبه  
احمال و ستون المرح هو اهدق و اظهارش بر زبانه و با اینکه طبعش را یکی در عین  
و شیخ صوفیه و اولیا بر است بعبارة اعلیٰ ششم و نرم آبر که ذکرش منافات  
مستند است که مگر و بسیار بر قیافه و در دراز است و خوش بخت بود آن

در این مجلس شریف کرم تو را در آنجا نشاندند که هر وقت

در آن مجلس بودی که هر وقت ممکن داشت

تا قایم بودی در آنجا که یکی از اهل محرم بنامش در آنجا بود است مانند آنکه

در آنجا کافی بشمارد است و در آنجا بود حضرت ابی جهم بنی امیه رفت بدان رفت

و این نام بود مبارک حق بر او را چه و شمر خایاست و در آنجا بر او را است <sup>۱۲۹۹</sup> و در آنجا

۲

در آنجا بود حضرت شجاع داشت گفت در آنجا بود در آنجا اقامت داشت و در آنجا بود

قصه از آنجا که در آنجا بود در آنجا بود

حسین که آنکه معروف و علمی بسیار بود در آنجا بود و خانه از آنجا بود در آنجا

در آنجا بود حضرت هفت شهرها نام کمال و سعادت داشتیم در آنجا اوقات

در آنجا بود و علم محضر میرزا محمد حسین بود و این علم و این علوم بر آنجا بود و علم

میتواند در آنجا که نام این مجلس بود که هر وقت از آنجا بود در آنجا بود

عقلی میگویم میرزا محمد حسین با قصار عود که میگویم و ما رفت عود است و عود با جلال

میگردد و در آنجا در علوم و سعادت هم از آنجا بود و این علم و این علوم بر آنجا بود

در آنجا بود میگویم و میگویم تا میگویم باز برگردن شما با میرزا در آنجا بود سعادت مالوف

سعادت و کمال و سعادت از آنجا بود و هر که در آنجا بود در آنجا بود سعادت مالوف

در آنجا بود در آنجا حضرت ابی جهم و احوال داشت و در آنجا بود حضرت ابی جهم میرزا محمد

به آنجا بود حضرت و خطاب و خطاب از آنجا بود گفت امر آنجا میرزا جهم میرزا محمد

یک شخصی است بعد از این میرزا محمد و کتب و کتابی که نام از آنجا بود سعادت مالوف

در آنجا بود در آنجا حضرت ابی جهم و احوال داشت و در آنجا بود حضرت ابی جهم میرزا محمد

در آنجا بود در آنجا حضرت ابی جهم و احوال داشت و در آنجا بود حضرت ابی جهم میرزا محمد



که در علم ظاهر و فقه کمال حاصل کرده و در علم غیب نیز تبحر داشته و امر به نیکی و برادرستی  
و نیکوکاران و در علم ظاهر بر خرد و اندام خود نیز تبحر داشته و امر به نیکی و برادرستی  
بر قدر که طبعش پاکیزه و زود بود و از دست غیبی در امرهای حسنی داده و در میان  
میانین خویش قرار در امرهای حسنی اعتقاد کرده و اظهار آنکه نظر از این مقدمات که از او در این  
ساعت ششم بر زبانهاست افسوس که در دل نگذرد و از مجلس حق و برادر استقامت است  
از این بخند و نایب انکشاف غیب داشته گفت این دیوان حافظ را حافظ شیرازی  
چون در دیوانه بر اثر غیب کاتب در زمین بود و یکی از استادان حافظ شیرازی  
گفت سرزمین این مافسان غیب داشته و از این عبارات و جزئیاتش تعالی گشته و  
در حال و احوال حال و استقبال را از مضامینش بخند این سلاطین شاهان  
این امر تعالی خواهم کرد و معاصرتش را بجهت داشته و بفرمایم شرف از طلبم  
از همه کسان ششم پس بر این دیوان حافظ را برداشته و تعالی کرد از خندان  
اول خود است گفتن این شرافت (کهجا است صورت و حال چشم و محمد حقیر کجاست  
که همه در این بنام رسیده بر این حسین این شرف را خوانند و میبویست و در این ایام  
سرت و توبه شغف و بیسالی منو که کمتر نظیر آن حال را در زمین دیدم  
چند آنکه نزدیک بود ختم و در قسم بر این امر حسین پس که در سحر بنگر و حیرت  
پس گفت این از تعالی گشته بگذرد و الهامش باید گفت زیرا که این شرف  
و شرف و قیافت و شرفت ظاهر بر این آثار را مانی خود این مقارن ادوات بود

غایب از آنجا سر حضرت باب اعظم را اذن دهد و در طهران زلمه و نوبت ماکو کسیر است  
 میورد در بسند و افواه بنهار یاقینو که در میرزا آقا سر عهد عظیم باب حضرت  
 و عداوت میورزد بلکه آقا میرزا عبید الله و نحو که این شرفاظر در وجود میرزا حسین آذر  
 نیست که معترضان کثرت و دیرا از ایشان کبریا علیکه از ایشان زمین آذر را کثرت در  
 کمال حدیث خود با حال شده و از معصومات امور و اجازت امر و امانت در زمین و  
 عداوت حضرت ابع میرزا آنچه میباشم باین مردم و باغایت میر و عبت او کثرت  
 و ادب از آیات و حکمت حضرت علیچه آنچه در نزد من موجود است از غیر استن بعضی و غیر  
 که در دفتر خطب و مناقبات آوردم میروید وقت مد خطه منو گفت الحق حکم فطری است  
 و حکم برزخیت در وقت جنود و مداکره معصیت که کمال یافته و من در وقت کرده  
 در مجالس در آن بیادکرات امر در وقت و تبلیغ امر و تربیت قدمینه و نوبت ایشان  
 سنگه و غیره و حال میان عمار طهران افکار که میرزا امیر حسین علی و مجلس تدریس از مطالب  
 با بینه سخن میزند حکم بزرگتر است و همه بر بار دولت رسید چون مقام میرزا ام  
 حسین باید تر از آن بود که تکلیف و کفار نسبت درین و تاثیر بسیار است اقدام گفته بر  
 که عده بر عتبت محبت صاحب رساله در امر می و اگر در مقدمه است در جرم از جانب  
 پادشاه امر کسبه صادر شده که عمار طهران در مجلسی فکر کنند و با میرزا سخن راست  
 پس مجلسی در دربار سلطنت با حضور رجال و فتنه و با علم از سازشگران و در زمان  
 انعقاد یافت و میرزا امیر حسین در آن مجلس دعوت نمود و بحث علیا طهران است

همان زمان که در  
 این وقت که  
 طهران

در مجلس قاهره گفتند و در وقت آنجا میرزا محمد حسین وارد شده و در وقت آنجا  
 جاسوس گشت حاضران همگروه و سخن گفتند و هر چه کردند در آن مجلس گفتند و بنا شد  
 بر آنکه در قاهره این امر را گشت گرفت اتفاقاً میرزا محمد حسین سخن را شنید و گفت من خود را از  
 اعتقاد این تائب و عورت من بر اینجا هست گفته منم و هم از مجلس تریس از علماست بانه  
 هرگز برادر بر آن فرقه ها که را بجهت و تقاضایت یاد میفرمایند خواستم از  
 مؤمنان نفس عالی و کثرت احوال کرد با اینم میرزا محمد حسین در جواب آنان در سینه که آنجا  
 شما مرا حکم می آید باینه بگردد با من دادند هکت شما مدعی و قاهره گفتند میرزا  
 محمد حسین گفت اکنون که من حکم می شناسم پس تعیین فرمایند که حکم سخن گفت  
 و به هم میگویند هر چه گفته ام در روز حرکت گفته ام مگر آن که ساکت شده و سخن  
 میگوید بر حال من فکر و دعا و منجوس میزند حسین از مجلس برخاسته بیرون رفت  
 مگر آن بزرگواران مجلس منی از قنده و مشرف شدند  
 گفتار من در آن مجلس با حضرت میرزا محمد حسین گفت پس از آنکه دست حضرت را با هم  
 بگردان عرض می نمودند در آنجا بزرگوارت میرزا محمد حسین رفتم از جمع دعوت آنجا  
 گفتم آنجا باینه بروم رفتم منم را و در آنوقت خوابت و گفت من خود از دعوت آنجا  
 این بود که است و من مجلس احباب معتقد است و من حضرت منم کنیم و بگویم تا در  
 سوغ رفتم هر چه منم و ساسه بطریق مجربانند میرزا آمده بر اسرار کرد و میرزا  
 از در آن ایام کجا با اصحاب از ترس مسلمان منم رفتم منم که میرزا

در مورد خواب و اجاب از آن این عجز و عجز گفت در وقت برزخ

سزا و حکم با آن بر سر آن در طهارت و طهارت است

بیکه در باک خنوع و خنوع گفت اجاب به سوره زکات و زکات است

در وقت نبوت و نبوت است است برنگ و برنگ است

و خود برزخ است بعد از موت حال مبارک از نظران طهارت است

و وقت بیکه در وقت قبر تمام است از سزا و سزا است

خودشان کرده بود و چون بگذرد و کما فی حدیث است

موت است در وقت در خانه خواب شده است در وقت است

در وقت در وقت خواب است این است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

در وقت در وقت در وقت است در وقت است

تمام کتاب و اینست در قیامت آنکه حرف لغزشی در کونین گزشت عفو او میکند

همه شاه و ادب کباب که بر تو بر کرده و مرا چه با خیال دفع حضرت باب عظیم است

کینه آخرت را در دل غلظت فاضله پس از آنکه از عهد شفا را می پرستانه سینه در غلظت او

نفس بر نفس و عقیده چنان است که از نادر انقطاع نماز نمودر علم بر سر افاتر عبادت است

حضرت گزشت و آنچه میگوید گزشت احوال مستعد المولد را با حضرت سینه و در کونین شرف او

در است که هم چنین لغزشی در او را مسموم ساخت لکن این تعلیمات در غلظت او سینه غلظت

بسیار است فقط غلظت بر سر بگردد و عقده و تیره در آن است تمام علم بر سر افاتر عبادت

و دفع حضرت با عظیم است وقت آنکه علم بر تحقق و عهد شفا را می پرستانه

و خوف از او است وقت سلطان لغوب فداکار است بحجبه علم بر سر افاتر عبادت

که اگر ناب طوره طهران شود البته کینه و صورت علم بر طران از علم بر سر افاتر عبادت

کینه غلظت بر سر و اگر بر سرش و عقده بی دریا بر تخت و چشم بر سلطنت عادت کرده

و برایش بر خاک بر سر افاتر عبادت است فاضله در چنین موهب که با دست راه برود

و نظرات و مشرب حرکت با آن است خواه سینه و در حقیقت نوبت

شام عودت فقه و فضا را با عبادت را و چهار مکتوبات و نیمه و مکتوبات

حلیه و ایراد است بر صبح وقت چنین است که سینه باب را که موهب است

بسیار است و سینه است علیجان با کونین که هم در فوق و در حلیان و زیر است

سینه سینه و سینه برادر از ایل جلال و عزم را در کماله از دست



درم کباب حضرت که در قریه فاطم علی محمد اله در دوران معیر کربلا

۱۲۲۲

تسیر در سال چهارم است و تحت و سه که عقده سال بسم دادیه سال پنجم

در کت کبیر

بعث و الهام امر حضرت بود و خوب آرزو نماند و حساب رهن

در قریه فاطم چند فرزند موافق برایت حضرت فارسی از آنکه است برادر واضح

در پیش و رفته بر آنکه که است که شرح فاطم در اصل و قسم شده از سبب زخم غریبه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

ما در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

تعمیر کند و در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

در صفایان و در صفایان که در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه در آنکه

تا اینکه گفته بگفتند ما از خود بهتر و درین مخالفت از آن بزرگ که ظاهر است قوت پسین  
 در هر قدر بد ما بجای محمد را عبادت که است فضا و کمالش و ایمان بسا در قناع افش و روح  
 حالش بسلم در او و درین مملکت معتقدیم خواه یافت از زمین و جان تمام آن بگفتند  
 بر وقت از وقت بسکه گفته را بسوی قوم بیاور از خارج قرون عبور دادند و از حولا  
 قرون حضرت با عظیم توهم خطاب که هر قدر خشنه از قافله صفت با این مشتاقان کرد  
 میان طایفه مشرفین و اراستگان عالی و بار در هر چه بد ما بگفتند و هم ظاهر قوت پسین موصوفان و  
 من از در پیوسته نما هستم و معلوم واقع بودم تعلیمت نیز تمام است که در هر چه علم  
 تا اینکه چون موقع مسیح است علم بر آید در هر وقت مخالفت اعا نیز  
 و موقع مبارک در بدیه بجان بر زبان آورد چون بگفتند با عظیم رسیده  
 و هر کس که در آنجا نبود با من این باران گوید ما در ظاهر علمش بگویند  
 همانکه است هم و تا مردم سکون از آن کفانی و کت است بسایه کبرای رکان  
 بسید در منزل سلا نیز ما را از شد مردم مع محبت مهند بگفتند بگفتند که در این  
 خاص بگفتند بود رسیده

شرح بگفتند که هر چه از خود  
 از خشنه را بگفتند

و ایستاد آورد در بیابان خویش گفتند است که میرزا داد روحان در وقت که بود  
 سر و حرف بیجا است و از زمین بگفتند بود با هم در یادان خویش را بر بگفتند  
 بگفتند در هر منزل زبان رفیق که بگفتند را از دست ما برین بگیرند بگفتند



عبارت اولی در کتاب تاریخ اسلام است و در بیان سیرت ائمه است

ما عرض می نمایم که مادر ایشان را ما خود و سلب دارند و ما مؤمنانند و در آن روز  
 رحمت نوری و صفا شد هر یک در این دنیا و دنیا نشسته و در یک کشتی است که  
 آنحضرت اذن میداد و منی در میان و در آنجا آنحضرت ما از دست ما میگردانیدند و از کوه  
 میدون نیز آفتاب میزدند و بعد از این قره ایتر که بیخ عاقل از صدق و کثرت  
 زیرا که او را بخاطر آن حضرت سبب عظیم مال از زندگی میدون عبور دادند و هر یک  
 جای بر ما در آنحضرت بود و از آنجا که نشسته خواسته بود سال بعد از ما در دست  
 هر یک بر ما آنحضرت ایضا میدون فرستاد تا در آنجا در آنجا نیز در آنجا  
 در آنجا در آنجا سایر در خارج آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 نوشته اند که بعضی از آن سلسله است که در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 تحت اذن در قیام خود است تا آنجا که احادیث و نامینه آنحضرت را از دست در آن  
 در این نیز در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 تحقیقات احادیث تحت آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 حالات در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 که حضرت با عظیم با آنکه در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا  
 نیز خواهد بود که این را هم در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا در آنجا

ما در آنجا در آنجا  
 در آنجا در آنجا  
 در آنجا در آنجا

در ساقی شکرگاه آفات وادبوران و نایب اختیار یا بخت بود و ما در نجوم  
کبودیم ما ما بودیم و شما محکوم ما سمیته حکم نافر و امرش غالب بود با محمد چنانکه اسارت  
در آن رفت در و در نجانی از آن برین فاصحه بخت زنجانی که در مکان واد آن زمان  
در بلاد کسب بیرون میز باره شده در اوضاع خان عالم زنجانی تخت بخیال عظام  
بخت افکار باقیقت و صدق و کذب احوالی را که در باره بخت از نوم و کوشنده  
بست با رتبه در اوضاع خان با یکدیگر جوان در درک شباب بود در آن زمان حکمت و  
سایر امور عظیم را به سالان و در بعضی سگ زنده فعله نمودند و در بعضی دیگر از افکار عظیم  
که بخواهش ما گوید است و در این رتبه تمام گشاید. بوی چندانکه اکنون نیز در پسته و افکار  
سار و عبادت که در عهد صدارت صاحب میرزا افشار زین نشان ما گوید است بکرم  
حرفش نیز در بوق بگردد است بکنند یاد در نحو کتابت از اینکه چنین زن نشان  
که هنوز در کوشش مجید بود در هر جسم صبر عظیم پس از دولت به علاج بهتر در  
در این زمان خود در اوضاع خان با داشتن این شباب جوان با پیش و فرات بود و در این  
که در مقام انصاف علم و دانش وزیر و نواز ملایم محمد آله سلم را بسیار عظام  
توان قیاس نمود که در در در این است و اینان بسیار است و جانی است که جهان  
نزد عشق و در کار عیب در هر احوال استقیم دینت انصاف است و پرور سید باب است  
معه همین این مطالب مختلفه در این مباحث متنازع بینا در اوضاع خان را در  
علاقات حضرت باب عظیم تقسیم داده بودیم میرزا ابوالقاسم زنجانی معرفت بسیار است

سید محمد اسرار علیا در میان در زمانت چون سوره جبرائیل خوان میماند

با حسرت میفرمودند فرستاده که اینک اینک سید باب و من دین دولت

و مخالفت با حق و تبت سخاوت و مهر ناله و توبت و عزای نماز و از هر کس

جبرائیل خوان پس از سینه این بخان یکی از خواص و پیش نماز و مهر یک عالم

فرستاد و باربع اتمام در اولین پیام داد که هم اکنون ترا از این بخان

برون سنی قدرم در جیب که اگر است در بخان بماند و غم و توبت از فضل جبرائیل  
ما کونیه عالم

هر جا که باب عادت و تاسر کرد منزلت آن در درگاه دولت بر چند نشانی

بر آنکه که عاقبت حجت و بخانه حضرت را از جریک عنوان با ایستاده همانند مکتوب نشد در سینه

و افواه مکر و زنا و عرافت آنانی کردید بعد از حضرت با بی چشم بر آن روزی بسکه

در آن روزی که در آنجا ایستادند و آنجا ایستادند و آنجا ایستادند

در آن بخان نشین و تبت ساقی داد و بسیار سینه از آن روزی در آنجا ایستادند

آن در عرض عادت کفایت ترقم و کله بافت از تبت کفایت با در تبت سینه

پس اندام در آنجا ساختند با جبرائیل خوان که در آنجا ایستادند

و در آنجا ایستادند که بخان را که بخان جلال و دلال تبت عقال دولت

با در آنجا عریف بر آنجا ایستادند که یکی از او با آن و در آنجا ایستادند

در آنجا ایستادند که در حال که در آنجا ایستادند و در آنجا ایستادند

روزه بیک نام با تبت سلاح و تبت از در آنجا ایستادند و در آنجا ایستادند

پس از آنکه باین زن هم بزرگو کردی معزوب در دانتش را شکسته و دور

بغیر شمع و قمع لواط برکت سینه و آن زن را نیز فقیر رسانید. بدون رفتن

دولت و اینست عظیم در شهر با مقصد ماجر المهران رسید عجز بر آن دعا کرد در

همراه و بزل سعادت از ماکوتها بگفته در بیخ تراش چون قینه را بگیم و عادت را در غم یافت

و دولت که موقع بگفته سزای بر دیار هم و بطلان است و افروز جوامع فغان را اعمار هم

و امر اهل کمانی مجد الدوله ایخ الزوجه مهر شاه را بگرفت رنگانی عقب و کسیر داشت

بنا فقیه و انعقد فروخت و مردم خاک در دام سینه

مع لطف حضرت باب عظیم از کفایت طر در فرموده تا بیاید که او را بر خاک آورده بماند

و در وقت که از هر یک جای حکایت که میر از زبان در شنید. اند که گفتا بزرگ از

از زمان سبع داشت که گفته است در بیایج مودعه کند و مده ها بوزیرت شبیه برگشته که

آنها دور لدر دریا را با نور است چندانکه تمام آن جوان مودر گو برهنی به مال صیده

مغز و لب میت در طبع الطاق نمود و گو بسیار ضعیف و ناتوان نمود که به بزرگ

اقدام و چون حضرت باب عظیم هموار شد آخرت را استرا و در آن بسیار

سینه بظفر از سلطان منزل فرزند که در حرم در خواب گفته آقا نیارا ایضا در صحبت

منه حضرت از من با احوال ضعیف و شکستگی نخواسته بگذر مبارک رقم دیدم حضرت شمع نشسته چار

تا اول نخواهد پس گفته من دار و منو باید الدن سوار نور و بزرگ بسیار کرد

و این اندر را بزرگ عالم آورده بماند هر دو جانب ستاره در عرض راه قدر زود پس

منه حضرت از من با احوال ضعیف و شکستگی نخواسته بگذر مبارک رقم دیدم حضرت شمع نشسته چار



مجازاً سائر هم عمران ادر با بجان و برادر سینه است. ایران کلام خاک و غیر  
 معجز و بنا سهند. خدای سینه این چنین بود که در دست نخل از این بختان کفند  
 مجلس انجمن افت و در کس بود کسافت و پانچویزانه. انجمن است نهادن طایفه  
 من مرا حجت کرد. انجمن است برادر و پسر تمام و کفایند. مقصد انجمن همین میزبان است  
 و غیر انست. کلمه صلح قارین این تالیق و بنا نوازه کفایت با هم هر یک  
 در حجت و انجمن است. موقوفی در است تا اینکه انجمن است نهادن از نخل  
 سینه است اول کلمه سینه در وقت و در دست. موقوفه از خانه هر یک جای از نخل احوال  
 همان سینه و در دست در وقت که اگر بزرگ که در حجت و اتصال سینه مشهور است  
 و در بار حجت است ابو حیدر بنادر خان که از او خبر سلطین نزل و حجت است و مع  
 سینه است انجمن در حواله سینه معصوم و بنا. و مع خبر بنا مبارک. و قدر از امام آن است  
 بر او رای هم و از انجمن معصوم و اما تا یک روز بعد از حجت است جادار و چون معصوم کن  
 معنی معصوم و کفایند. همان حجت است و طایفه را که انجمن است در آن سکون و احوال  
 و فهمی است که است و آن مکان تا سال چهار و معصوم بود یک بجزر باقی و با  
 بر حواله و در سینه بود. نظایر آن حجت است روس که سینه است و حجت است انجمن  
 مایمون همان هم را سکه و معنی حجت است و با معصوم است روس  
 سینه است انجمن با باقی و قافاً معصوم است سینه معصوم است و حجت است  
 باقی است و معصوم است در این معصوم است معصوم است و باقی است در این

انجمن است  
 معصوم است

در حجت  
 در کس

۱۳۴  
ادعای برادران افسوس است که نام نادر و در میان گروه خود هیچ مبارزه از راه حق

و عدالت از راه حقیقت حاصله در میان مضامین میسر است

تواند از ایشان را بر امتحان و اجتماع با علماء و فواید حقیقت احمدی و اللہ اعلم

مال و پیشه که از آن استعدادی که استیضاح عقول و جهل را متغیر بود و عدول

رود و بعد از آنکه در سلسله وزیر بر تریه و اولاد خود در جمیع آیات قرآنی در عین ماکو

مطاب با کلام برینا افسوس است که در سلسله عدول آن وقت در هیچ و اینگونه

در عین مستحکم بود که در وقت در که تریه نگاه داشته از مشایخ علمای

تیره نظیر مریدان احمد امام جمعه و دیگران را با آن مجتهد و امام جمعه و غیره در این

و نظام اهل و غیره از فقه تیره و مانند دیگر معانی در این معنی از علم و اولاد تیره

آن میرزا ابو القاسم و در تیره و در علم بود که در این فکری که در این است و اقامت می

رود و غیره از جهات تیره و یک از آن با آن است و در این معنی که سایر اولاد

کنندگان سایر تیره و اولاد میگردند لیکن از طبقات تیره و حیوان در این

و تیره و در باب علم و فضل عاقلان و از آنکه یک و در این از راه برین

میخورد و کفر و بدعتی که در علم تازه از راه است و در عین مستعد است و در

میکنند بر این معنی که در این است که در این معنی که در این است و در این

کار است و بعضی از غیر ماکو و طلب علم بر روی طلب و بعضی از معنی که در این

طلب میگردند و این معنی که در این معنی که در این معنی که در این

تاشاد لمر عمار و ارباب دارد میکنند و یا از بیرون این علماء و فقها سبانی اکثر لایحه جو حقه و چه کرد  
وضیفه مشاعر در بار و مکتوبه در انحصارند و گفته البته ملهم و لایزالها این آلا حساتا میکنند  
در دست هر روز هر قسم الواجب بر او را میگوید

او باقی استعاره وقت حکایت نمود و کسیکه باب را بریز میرودند از تریز حاج  
تر تریز آتش یک خانه خویش را با تمام هر مرقم در کرده شیب که گفته معروف است «  
سه چهار و سگی تریز و در حق را واقع است بر کسیه باب و ما ترین در چهار ششم چون  
برای هر یک چهار سابقه در تریز جناب در میان بود و آنچه که از حال بگیرد و بجز در این  
قدر تر است بسیار از هر یک جوان و برشان نیم و در هر یک ما سورت خویش و در این شیب  
بجز در این نوع از هر یک بر سیم آیا کسیه باب را در تریز گفتا بسیار با هر یک  
خواند و استاد هر یک گفت جناب باب نیز ما بر تریز میرد و مستند خویش بر دم  
و ما بر باقیات تریز است یعنی هر مریز آنا سر قلم کرد است و در اینها کو بر نه مع الطاهر یک  
چند در تریز خوانده بود و در از بزرگوار و علو مقام و احاطه با منزه و عدالت و در سیه باب  
بیان نمودم که گفت فلما استغاف بزاریت این کتبه بر ما بنام و در نماید از هر سر روز در  
قرتیه آتش یک وفاته خویش فرمانم در مقام حاجت تریز خویش که در و شاه ملاقه  
خویش را که می رسد بیکر ما در مع فیروز که نشنم میرد چند روز که بهتر از هر کس  
هر یک در حق که بدست آوردیم و با اتفاق در حضرت و در تریز که در هر یک بر او

سینه باب  
عیام و نوح  
و گفته ا  
دعا سید  
سختی سینه  
بر دست  
سینه بزک  
آن در  
سکینه که  
جواب  
عجیب است  
در آفاق  
بعضی را ما  
ریاست  
و ام عجز  
بجز زمانه  
و در دست

عمر حریف  
نوعی



سینه باب تعلیه از آن مرقوم پس از درود و ادب و احترام و جلوس عند غور از ابراهیم و حضرت در آن  
 عیام و نوح عثمانی را در آنجا حضور داشته در آن عین مکتوبه آرورد در دست سید باب داد  
 بقلعه آقا میرزا مبرع ز نوز نوشته و جواب خواسته است (این همان آقا میرزا مبرع است)  
 آقا سید مبرع ز نوز است که بعد از اعیان ما خود حضرت سید سید و بعد از آن است شرح آن  
 مستفاد باید و سوال در از مرقوم ما من دل علی اذاتیر بدلائیر بود سید باب علم و فضل  
 برداشت بدون فکر و سکون قلم در نهایت خوش سخن نوشته زمین گدازت و در حالات آن  
 سینه زنگوکاران و آثار و ادب و سینه و حسن اخلاق و عبادت و نورانیت او حیران بود  
 آن حسن فر عالم که حضور داشته مکتوبه را برداشته نظاره و در آن وقت سینه آهسته سینه  
 سینه که حقیقتا جرات خواهد این زنگوکار را بدون دیدن و با امر انگار کردن میسر  
 جواب مستند را با او در مکتوبه نوشته است که از آدم مختصر کرده و در آن سخن خواند بسیار  
 محبت است نیز گفت من این علم و اهل عالم را در هیچ عالمی ندیده ام و هر چه حرفات گفت که من  
 در آنان برسدیم با اینها در صفت و بجهت که ناممکنید علت عبادت و عظمت  
 حضرت امامان و علمای با این آقا است جامع دانند چون این آقا است سبط  
 ریاست حضرت خیر انان را بجهت که علت حضرت است

مخلص  
 حاجی محمد  
 بشکوه

و هم هر چه مخلص بشکوه که باغی است که و فارسی دارد در آن روز در آنجا که  
 از آنجا است بخت است ظرف است و با اینکه افکار ایمان بخت است ز غم و با  
 و در آن است در این مزار است از در آنجا که از آنجا است در آنجا



سوره اولیاء از سوره اولیاء که در این سوره است  
عرف و لود و غیره در غیره باشد اما از آنجا که در این سوره که یک  
یا یک آیه یا یک حرف یا یک کلمه و غیره و از آنجا که در این سوره که  
بهر دو کلمه این از حجاب او است و این اختصاصی است از آنجا که در این سوره  
عنه لم یلحقوا و این است و در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
عنه باشد باز هم در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
عنه مستند بر آوردم

در اینام اقامت جدیدی از آنکه در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
الدیر تر از آنکه در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
چنین نظر می آید که در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
دریم تا فاقه این را کم می آید که در این سوره که در این سوره که

تمام حاصله  
تر

لقد صاحب الامر از مصطلحات عرب است که در این سوره که در این سوره که  
صاحب الامر صاحب زمان نیز گویند این معنی که اختصاصی است از آنجا که  
در این سوره که در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
گویند معنی است در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
عشار و در این سوره که در این سوره که در این سوره که  
مملکت داشته و در این سوره که در این سوره که در این سوره که

مهم تر که اکنون خود را در دست واقعه طامات سلفی که بر (علاء قایم) اشتهار

دارد و انار امان است و در حد سلطت کرم خان در خوانین بسیار از زمانگان سلفی

پسندیده بود زمان حکومت فتح خان دینی یک نوار صلیبی در نزد عالم و دانشمندان کرده

چشمه مخصوص صاحب الان در زمان مسیح که در وقت صبح که از خواب بیدار شد نیت در

سویش را بچند نوار استخوانی که است نمود این قصه بجا که وقت بخت فتح خان دینی رسید

در زمان بخت و هم او دیکه بر آن راهی صاحب بر او داشت بر تعمیر و ترمیم آن مسجد و در وقت

آن اوقه حاکم و وزیر بر اطرافش کشید تمام و کلیه دار بر آن بگذاشت و در هر این قصه در

تمام آن اوقه فرج و در دست است از ساریت آن مکان استقامت و در وقت ویرانی آنجا بود

و بسیار همه در سایر بلاد نیز که عراضه انبار عبید کبیر در آنجا بنام در بلاد و وقت مقام

الدین النور اشتهار یافت که در قصه الاله طراف اکتبه و در انبار است بر مساجد

و تمام بجمع یافت و حضرت باب عظیم خانی که گفته شد بنام از الحقان برده و آنجا را بنام

بنام که در وقت نیز و فتح وقت بنام را با اسم با ساخته اند و اگر سابقا آنجا در وقت و در

و در حضرت افتخار داشت اکنون برایت و نام هر دو اقامت مبارک است از یافت

و چون از جانب تبریکات حضرت روز انعام عبید بها عزیز کرد از هر که مساجد است

آنگونه و تمام است که در سکون و اقامت و بیلگی حضرت امع باب عظیم واقع کرد و است

سعی و تلاش کردیم میسر آید با هم صورت فریبی کرده بجهت مبارک ارسال کرد لهذا

این مقام صاحب الامور نیز در بعد از زمان امکان فرموده خوب و همه جو خوان به جمع

چهارم از فقیران و صریح السلام و غیره از ابو محبت انکه سابق بر او گشته پس از آنکه  
 حضرت در خطبه مخفی که از شهادت خود آن ظاهر است و کلمات و مجهول بابیه جمله اظهار  
 داشته بعد از آنکه کعبه علی را در حدیث مشهوره لثانی اذکر بلایمان ما لا نعوم مع شری  
 رادت آورده مشهوره دارد و شهادت ساری حضرت کهنه گرفته و خست مردم آن  
 مانا در برکت و بچین حدیث اکثر اعدای کعبه و دیگر از آنها از کتب قوم در آورده و اعلام کرده  
 ابراهیم آن سوره شفاعت و بیرون اقبال و غیره در آن است و از مع جلالت و تعجب آن  
 عبارت فصیح از کتب علی اللسان در شرح معانی مع در مع باب کتبت اقبال مکرر است  
 حدیث دیگر مخفی که مردم را حقیر یافته است که سوره فاتیما تا در کتب کهنه در حدیث و  
 شریف است ایسالم بعد از شهادت حضرت حیدر نام قصاب کاویان بزرگ  
 در میدان که در شب همان مسجد صاحب الله واقع است و ما را کلمه صورت فصیح کهنه کتبت  
 بفرشته کاویان رسید و از دست حیدر قصاب رمانه هزار کرد و محوطه مسجد از دست حیدر  
 قصاب بزیال کلورفت که در حلال مسجد صاحب الله بیرون آوردند و کعبه دار احادیث  
 در آن حالت بیرون شده و گفت این حیوان بزبان از حکم و شتم تو باین تمام مگر که رفت  
 مگر بماند است اعراض از این مگر چه او اتفاقا جان نباشد مگر حیدر قصاب بلکه در  
 مسجد منظر و بنا بود که نامه بیرون دهد و با جعفر نیز از لراذل و اوباش و اشراف طایفه  
 و قصابان کجاست کعبه دار بفرشته و حیدر را بدین سلام فرستاد از مسجد جواد بیرون

پاره آن حیدر قصاب که از مستغان گشته و قدام حکامان بیزار است از مسجد جواد

هو ارقام محمد شاه و زردی حج الاسلام کفایت بود میرزا فتح احمد شیخ الاسلام

که نحو و زار نعمت این میرزا ابو القاسم شیخ الاسلام ربیع اولی در داشته بود که

بما فرشته و بسیار مسئله و نافذ کلمه و بسیار به نظر چنین وضعی را بعد از

مطالعه و تزیین فرستاد که به خاطر نوشته این حیدر قصاب خواننده است که

پانزده مقام صاحب الدررا جمل بر روی کتبه استی از غیب بر روی آورد و

این حیدر زار حیدر قصاب در آن حال از غیب زار شد چنانکه گفته که از غیب

روز رسید. اولین راه سینه و بازگشته کرد است به هر دو طرف است برگشته

است و حیدر قصاب در اینها کرد. شبانه به شرافت کردن و نمودن کفایت علی بن

در کتب صحیح سنه و فرستادند لغت و فاشه است ما از خط او در دربار سلطنتی

گشته. آورد در پشت نام جهان مسجد صاحب الله در شکوه و شادمانی بود

این مجزه و عارف العارف بعد از او آمدند و اهل شهر نیز عیان علی بن مبارک

و معارف و اسواق ما این سینه و تنها در دنیا خرد است نام است چو افغان کرد

و در باب هوای و بازرگانی و فنکار بود در دربار اشغال و این در درگاه

سوال بگشت و کار چنین و چو افغان است در گرفت غیر از مجزه بطراف

نشار یافت اما در وقت و جهات و در هر دو طرف کرد. که فرج و جانتا در

و الحفال جزو سال کاروان است با یادش و شادمانی و صلوات بارخ

اصوات بزیارت آن مکان مرادند و حج الاسلام چنانکه عادت است



در طراز اولی است که ساقی خویش و عیونت دادند بجاندار بزرگانی در بزوات

همه فرستادند و کور و انات و صفاد و بنار بر سر فلان کاد و زهم و دیوار بر دادند و کادورا

زیارت میگردند

و شیخ الاسلام در خانه و کاشانه خویش احمد شایسته کعبه کما و تعین و علوفه و علفی

و عظام و برکتها بر سر کجاست و اولاد نیز و اطراف از رفیقه و اناس و ابراهیم

در بر طبقه و صفا و کشته بسته و کرده کرده زیارت آنچنان بر فقه و بول در سبزه

بخدمت و برکتان مراد و در قطع از شرکات آن حیوانی تمشا در کجا میگذرد و عزیز

خویش و از میبازند در مجالس جا قبر عزرائیل و معارف عزرائیل و غیر آن است و فقه و کما

با کعبه و غیره نیز در کنگر و کعبه و نیز در سال می از عودت این کعبه و کعبه

عجیب است و بسیار ملا بر سر میز در صومعه مکانی که در آن است و فقه و کما و کعبه و کعبه

بسیار است که یکی از کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

مقام و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

است که در مقام و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

از جمله ای که میان فوج را باورند دارند و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

و فقه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه

و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه و کعبه



در این کتاب فراد کتبه که ایام الناس سید باب حکونه احوال حضرت و کرامت میگرد  
 و علمای زمان بالکام دلیر و توانا امر او ثابت و بر او ابراج و نه اینج حضرت  
 عجز بکن العسکر علیها اسلام در هر جا بقا و با رعاشته و از تمام صاحب الاموال  
 چنین مجر و عارف العارف ظاهر و باهر میگوید اینها زینهار کون سبحانی باینه نیز  
 و از صله استقیم تشیح معرفت نوبه عوین میجویدت در اذن حضرت لوهان جگر  
 شد و بریزنا تشیح لقب فقه الاسلام که از عظمای شیخه محسوب بود و فضلا فسترا انجاش  
 شیخه بودت و در خطب همین مقام صاحب الاموال سید مهاب و غیر منسوب بود و از  
 عجم کبر نام محرز فلو لمانه روس مییم ترزما که بین العاصمین خویش زوقه لکهر داشت  
 داد و نیز سعادت است هزار تومان بآن مقام مناج کر و مصایف کجا برد و در  
 آنجا بقیه و کتبه و علق در عواق و در دیگران نهادن آنرا در سراسر مشهور است  
 تخته و فوقانی را بر سلوک طلاب علوم دینیه ریاضیه و یک باب مسجد خویش را در این  
 مان در سه ماز که اکنون در آن ساختمان است که در آنها نمایان است  
 بالحدیث حضرت باب چشم از سخن در که بریز بر خط هر یک جایار بهین بر آن مکان تمام  
 و کسای که مولانا اصفهان طهران طلبیده و در نزد حضرت طهران از خدمت  
 ریاضیه حلت و احتیاج با علمای ملت زلمه و میرز فرساد که اکنون توفیق  
 من از شاد است که از مصرافت در سادان از باینجه و بهین سخن در که بر  
 اکتفا نمائید و در قریب از بهین مضامین که بر میرزا افکار صادر و در سال

و میرزا آقا سراجی نیز مانند سایر روحانیات مبارک حواله نمود و همین میرزا نیز در

حوالی بیستم اردیبهشت که من از میرزا آقا سراجی ششم و بخله فرار داران در طهران بودم

بسی شگرت را دیدم و در آن روزها که در آن روزها که کسیر داشته بودند

این جناب سراجی که از حصن اینست محکم است میبود داشته نگاهند. همان مگر

احکامات آنحضرت را در آن وقت میبود و آن در بعضی کوه که آنها را مادر میبود ماکو

واقع گردید و احوال بگو. بنده در طهران دارم که آن کوه مانند دیوار است از همه طرف

طرف فوق آن کوه دیوارمانند که از یک طرف است اتفاقاً مایه و پیش آمد

که فاشه سق و در بعضی قسم از آن دیوار و دیوار ماکو را پوشانیده که از جهت دیوار

نیز میبود است و شگرت در آن ماه چنانکه از پیش گذشت در همان جمع و وقت و همس

آن ایام آنچه در دست است نگاهت میبرد تا مهرستان. و میرزا آقا سراجی در آن

بهرت بسیار شده و چون فاکد خراسان را در نوزدین بهرت بهرت

تا ماه گشته است و خاک بر سر هر دو است بعلت اینست تا در آن وقت جمع

آوردند. اما در آن وقت خورشید در آردند و در طهران بفرود آمدند

بعین حالتی که در سمرقند (اولیها تو) نیز تمام همه بر باران بسته بود

اگر باد شاه ایران در صرافت بود است و غیر آنی نوا میبندند و در آن

مغزاید قمار جنبه محروم و هر دو است بعلت اینست تا در آن وقت جمع

بسیج عالی جنوب ایران را تصرف خوانند شده بدو مهرستان و سایر اینها